**باسمه تعالی**

[استدراکی از روز قبل 1](#_Toc442268358)

[حل تعارض 2](#_Toc442268359)

[خلاصة آنچه گذشت 2](#_Toc442268360)

[مراحل حل تعارض 2](#_Toc442268361)

[جمع عرفی 2](#_Toc442268362)

[در مانحن‌فیه دو ظهور داریم 2](#_Toc442268363)

[ظهور در انحصار، اضعف است 2](#_Toc442268364)

[چند مثال عرفی 3](#_Toc442268365)

[نتیجه 3](#_Toc442268366)

[ثمره 3](#_Toc442268367)

[مقام ثانی: طبق مختار 3](#_Toc442268368)

[مرور مختار در مفهوم شرط 4](#_Toc442268369)

[موضوع‌له جمل شرطیه 4](#_Toc442268370)

[مفهوم، موضوع‌له جملة شرطیه نیست 4](#_Toc442268371)

[مفهوم را از مقارنات می‌فهمیم 4](#_Toc442268372)

[تحدید 4](#_Toc442268373)

[اطلاق مقامی 4](#_Toc442268374)

[خلاصه 4](#_Toc442268375)

[جمع عرفی در مانحن‌فیه 4](#_Toc442268376)

[نتیجه 5](#_Toc442268377)

موضوع: مفاهیم/مفهوم شرط /تنبیه ششم: جمع عرفی در تعدد شرط و اتحاد جزاء

استدراکی از روز قبل

دیروز نباید عبارت «ترجیح» را به کار می‌بردم؛ چون برای بعضی باعث خلط با «ترجیح» به معنای مصطلح در باب «تعارض» شد. باید عبارت «تقدیم» را به کار می‌بردم.

مراد فقها از «جمع عرفی» این است که وقتی این دو خطاب را به دست عرف بدهیم، در احدالظهورین یا در هر دو ظهور تصرف می‌کند، تصرف هم ممکن است به تقیید، تخصیص یا امر دیگری باشد.

اگر دست‌مان از جمع عرفی کوتاه بشود، می‌رویم سراغ ترجیح؛ که یک دلیل را ترجیح داده و دیگری را کناربگذاریم.

«ترجیح»، به لحاظ «مرجحات» دو اصطلاح دارد: یا مرجِّحْ شرعی و منصوص در اخبار تعارض است، یا غیرمنصوص بوده و تنها طبق سیرة عقلاست؛ مثلاً ادعا شده که در سیرة عقلا خبر اوثق بر خبر ثقه مقدم می‌شود، یا خبر راوی متعدد را بر خبر واحد مقدم می‌کنند. مشهور بین علمای ما، ترجیح را محصورکرده‌اند در مرجحات منصوصه.

###### حل تعارض

خلاصة آنچه گذشت

گفتیم: دو جملة شرطیه داریم که شرط متعدد است ولی جزاء واحد است، در مثال معروف، فرض کردیم اذان مخفی شده ولی جدران مخفی نشده. منطوق دلیل اول (إذا خفی الأذان فقصر) می‌گوید: «وظیفة تو قصر است»، مفهوم دلیل دوم (إذا خفیت الجدران فقصر) می‌گوید: «وظیفة تو قصر نیست». تعارض بین اطلاق منطوق دلیل اول با مفهوم دلیل دوم رخ می‌دهد. در این تعارض چه باید بکنیم؟

گفتیم: ولو ابتداءً تعارض بین یک منطوق و یک مفهوم است، اما درواقع تعارض بین دو منطوق است؛ چون مفهوم دائماً یک مدلول تبعی است؛ اگر آن منطوق نبود، این مفهوم هم نبود. پس اگر بخواهیم تعارض را برداریم، باید در منطوق هم تصرف کنیم. در اینچا چه باید کرد؟

مراحل حل تعارض

ابتدا باید جمع عرفی کرد، جمع عرفی همیشه اولین قدم است. اگر جمع عرفی نداشتیم، باید احدالدلیلین را (به مرجِّحات منصوصه یا غیرمنصوصه) بر دیگری ترجیح بدهیم. اگر متکافئ بودند و ممکن نبود احدهما را بر دیگری ترجیح داد، دو دلیل تساقط می‌کنند و لذا باید به عام فوقانی و سپس اصل عملی مراجعه کرد.

جمع عرفی

اما جمع عرفی همیشه اولین قدم است. آیا در مانحن‌فیه جمع عرفی داریم؟ در مانحن‌فیه، برای جمع عرفی، دو ظهور داریم. اگر توانستیم عرفاً از یکی از این دو ظهور رفع ید کنیم، جمع عرفی کرده‌ایم.

در مانحن‌فیه دو ظهور داریم

آن دو ظهوری که در مانحن‌فیه گفته شده، ظهور در «علیت تامه» و «انحصار» است؛ گفته شده از ادات شرط فهمیده می‌شود که: «خفاء اذان، تمام‌العلت است.»؛ یعنی وجوب قصر، معلول است نسبت به «خفاء اذان»، نه نسبت به «خفاء اذان و امر آخر». ظهور دوم این است که از ادات شرط «علیت منحصره» فهمیده می‌شود؛ یعنی فقط اذان باعث وجوب قصر می‌شود.

عرفاً در کدام ظهور تصرف می‌شود؟ در علیت تامه یا در انحصار؟ عرفاً در اضعف‌الظهورین تصرف می‌شود.

ظهور در انحصار، اضعف است

ظهور اضعف، ظهور در انحصاریت است؛ چون علاوه بر این که وجدان ما می‌گوید، تمام نزاع، سر منحصره‌بودن است؛ کسی روی استلزام بحث نکرده، همه روی انحصار بحث کرده‌اند. پس تردیدی نیست که انحصار اضعف است. پس وقتی که به دست عرف داده می‌شود، به تعبیر علمای ما، تقیید «أو»ی را می‌فهمد.

چند مثال عرفی

مثال‌هایش در محاورات عرفی زیاد است، ولی کسی جمع بین شرطین نمی‌فهمد که از علیت تامه بودن رفع ید کند.

فرض کنید معلمی به شاگردش بگوید: «هر کس آن قصیده را حفظ کند، یک نمرة20 به او می‌دهم.»، چند روز بعد بگوید: «هر کس از روی این متن بنویسد، یک نمرة20 به او می‌دهم.»، آیا عرف می‌گوید: «استاد تناقض گفته»؟ فهم عرفی هم این است که اگر یکی از این دو کار را انجام بدهد، 20 می‌گیرد.[[1]](#footnote-1)

اگر بگویند: «اگر آب به 100درجه برسد، می‌جوشد.»، بعد بگویند: «اگر فلان اسید را در آب بریزید، آّب می‌جوشد.»، اصلاً این معنا به ذهن نمی‌آید که: «باید هر دو باشد تا بجوشد.».[[2]](#footnote-2)

فرض کنید مولا بگوید: «اگر زید را دیدی، اکرامش کن.»، چند روز بعد بگوید: «اگر زید به مسجد رفت اکرامش کن.»، چند روز بعد بگوید: «اگر نزدت آمد، اکرامش کن.»، هیچ‌کس اینطور نمی‌فهمد که باید این سه با هم جمع بشود تا اکرامش واجب بشود.[[3]](#footnote-3)

###### نتیجه

پس طبق مبنای مشهور (که خود جملة شرطیه دلالت بر مفهوم می‌کند)، باید جمع عرفی کنیم به تقیید به «أو» و رفع ید از ظهور دو دلیل در انحصار و درنتیجه کنارگذاشتن مفهوم دو دلیل. نتیجه این می‌شود که: إذا خفی الأذان أو الجدران فقصر».

###### ثمره

در شریعت، این موارد زیاد نیست، حتی همین عبارت «إذا خفیت الجدران» هم در روایات نیست. در روایات فقط «إذا خفی الأذان» هست. البته این مضمون هم هست که: «شخص از اهل بلد مخفی بشود»، ولی چون این مسأله برای خود شخصی که از بلد دورمی‌شود قابل احراز نیست، در رساله‌ها به این نحو نوشته‌اند که اهل بلد (یا دیوارهای بلد) از آن شخص مخفی بشود.

##### مقام ثانی: طبق مختار

###### مرور مختار در مفهوم شرط

موضوع‌له جمل شرطیه

طبق مختار، ادات شرط وضع شده برای دلالت بر استلزام و علیت تامه.

مفهوم، موضوع‌له جملة شرطیه نیست

ولی از جملة شرطیه، انحصار فهمیده نمی‌شود و لذا مفهوم اثبات نمی‌شود. از «إن کان النهار موجودا فالشمس طالعة» می‌فهمیم که وجود نهار، ملازم با طلوع شمس است. اما آیا طلوع شمس ملازم با امر دیگری هم هست یا نه؟ این دلیل، ساکت است.

مفهوم را از مقارنات می‌فهمیم

گفتیم که مفهوم را از مقارنات استفاده می‌کنیم:

تحدید

مثل «تحدید»؛ از «إن جاءک زید فأکرمه» می‌فهمیم که موضوع وجوب اکرام، مجیء زید است. اما آیا وجوب اکرام موضوعات دیگری هم دارد؟ متکلم، در این کلام، نسبت به موضوع دیگر ساکت است. اگر احرازکنیم که در مقام تحدید است، می‌فهمیم که حدود و ثغور حکمش فقط یک موضوع است و لذا مفهوم اثبات می‌شود.

اطلاق مقامی

گاهی انحصار را از اطلاق مقامی استفاده می‌کنیم؛ که متکلم در مقام بیان حکم شرعی بوده ولی فقط یک موضوع ذکرکرده، پس فقط همین یک موضوع را دارد و لذا موضوع‌های دیگر، این حکم را ندارند. این می‌شود اطلاق مقامی.

خلاصه

ادات شرط و هیئت جملة شرطیه، به نحو «وضع به علامیت» دلالت دارد بر «علیت تامه و استلزام شرط نسبت به جزاء». اما این که موضوع دیگری ندارد را از اطلاق مقامی یا تحدید استفاده می‌کنیم.

###### جمع عرفی در مانحن‌فیه

سیرة محاوره‌ای عرف، بر این است که: اگر کلامی با چیزی ناسازگار باشد، ظهور آن کلام حجت نیست. وقتی مولا گفت: «أکرم جیرانی» شامل زید هم می‌شود. اگر هفتة بعد بگوید: «لاتکرم زیدا»، یا نسخ است یا تخصیص، و چون دربارة شارع بی‌معناست، پس معنایش فقط تخصیص است؛ از این لحظه به بعد، این ظهور، از حجیت می‌افتد، نه این که وارد نزاع با مولا شویم که: «چرا دو تا حرف متناقض زدی؟!».

در مانحن‌فیه گفتیم: این انحصار یا توقف را، از «اطلاق مقامی» یا از «مقام تحدید» می‌فهمیم. اگر ابتدا گفت: «إن جاءک زید فأکرمه»، به دلالت وضعی می‌فهمیم که: «مجیء، مستلزم وجوب اکرام است.»، و از مقارنات می‌فهمیم که: «علت وجوب اکرام، فقط مجیء است.». اگر مدتی بعد گفت: «إن رأیته فأکرمه»، به ظهور جملة اول در «علیت تامه» که از موضوع‌له ادات شرط فهمیدیم، دست نمی‌زنیم، بلکه فقط می‌فهمیم که ظهور جملة اول در انحصار (که به قرینة مقارنات فهمیده شده‌بود)، حجت نیست.

مقام تحدید یا اطلاق مقامی، ضابطه‌مند نیست، در هر موردی باید بررسی کنیم.

طبق نظر مشهور، قرینة منفصل، هادم ظهور نیست، بلکه فقط می‌تواند از حجیت بیندازدش. ولی ما قائلیم که تارة ظهور را از حجیت می‌اندازد، و تارة ظهور را بقاء ساقط می‌کند.

##### نتیجه

اگر دو جملة شرطیه با هم تعارض کنند به نحوی که شرط متعدد باشد و جزا واحد، به اصطلاح تقیید «أو»ی واردمی‌کنیم و می‌گوییم: «إذا جاءک زید أو رأیته، فأکرمه».

1. - اشکال: اگر کسی اینجا هر دو کار را بکند و معلم فقط یک 20 به او بدهد، او معترض می‌شود. پس معلوم است که در مانحن‌فیه تکلیف واحد نیست. مباحثه: منظور استاد، نمرة آخر سال، در یک درس است که یک نمره بیشتر نیست. نه نمرات وسط سال که می‌تواند چند نمره بدهد. [↑](#footnote-ref-1)
2. - اشکال: شاید وقتی که آن اسید را در آب بریزیم، با همین اسید به جوش برسد. مباحثه: اولاً معلوم نیست که به صددرجه برسد، ممکن است به پنجاه درجه برسد و قُل‌قل کند. ثانیاً می‌شود مثل را اینطور بیان کرد: اگر در کنار دریا آب را تا صد درجه برسانی، می‌جوشد. اگر بالای کوه آب را تا هشتاد درجه برسانی، می‌جوشد. [↑](#footnote-ref-2)
3. - مثال دیگری در مباحثه: زید کلید خانه‌اش را به همسایه‌اش می‌دهد و می‌گوید: «اگر پسر بزرگم آمد، این کلید را به او بده.»، و فردا می‌گوید: «اگر پسر کوچکم آمد، این کلید را به او بده.». [↑](#footnote-ref-3)